

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بحث در این بود که در اموری که مکيل است، کيل معتبر است و دليل بر اعتبار کيل، هم روايت معروف «نهى النبى (ص) عن بيع الغرر» است و هم روايات مختلفه‌ی ديگر که اين روايات متعدد را خوانديم. يك روايت هم که اين احتمال را داشت که از آن استفاده شود که مجازفة صحيح است، مورد بررسي قرار داده و بيان شد که آن روايت ربطی به بيع ندارد و مربوط به دين است.

حال نکته‌ای که می‌خواهم بيان کنم اين است که فقها معمولاً در بحث‌ها، از يك بابی دو سه روايت را ذکر می‌کنند، البته در اين بحث بيشتر ذکر شد. در اين باب پنجم از جلد 17 وسائل الشيعه، کتاب التجارة ابواب عقد البیع، مرحوم صاحب وسائل نه روايت نقل کرده که روايات ديگرش را هم ملاحظه بفرماييد خوب است.

سایر روايات باب پنجم

روايت اول عبارت است از: «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عَمْرٍو»، که ضعف اين روايت به خاطر عبدالملک بن عمرو است، «قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) أَشْتَرِي مَائَةً رَاوِيَةً مِنْ زَيْتٍ؟» (راويه همان مشک را می‌گویند) صد مشک روغن می‌خرند «فَاعْتَرَضُ رَاوِيَةً أَوْ اثْنَتَيْنِ فَأَتَزَنَّهُمَا؟»؛ دو راويه را وزن می‌کنند. «ثُمَّ أَخَذُ سَائِرَهُ عَلَى قَدَرِ ذَلِكَ»؛ بقيه راويه‌ها را از بايع می‌گیرند (و می‌خرند) در صورتی که به همین قدر باشد. امام (عليه السلام) در جواب می‌فرمايد: «لَا بَأْسَ»^[1]؛ اشکالی ندارد.

اين روايت مشکل سندی دارد، اگر اين مشکل سندی نداشت، مسئله‌اش يك مقدار بالاتر از إخبار بايع است؛ زیرا در روايت می‌گويد من دو تا از اين راويه‌ها را وزن می‌کنم و می‌بینم اين راويه‌ها مثلاً پنجاه كيلو است، بقيه را هم می‌گويم در صورتی که به همین اندازه باشد خريدم. ولو در روايت ندارد که بايع بيايد اين را وزن کند.

بنابراين، ما باشيم و اين روايت، اگر اشکال سندی نداشت، روايت دلالت دارد که اگر بايع حتی وزن هم نکند، إخبار به وزن يا کيل هم ندهد، اما مشتری عقد را مبنی بر اين وزن بخرد، بگويد من اين را می‌خرم بنا بر اینکه ده كيلو باشد و بايع هم به اين شرط بفروشد، اين معامله بايد صحيح باشد.

در گذشته بيان شد که بعضی از فقها می‌گویند اين امر مسلمی است که در مکيل و موزون نمی‌شود بگوئيم نه بايع وزن کند و نه مشتری می‌رسد وزن کند، اما عقد را مبنیاً بر اين وزن انجام بدهند (يعنی مشروط به اين وزن). مثلاً؛ مشتری می‌گويد اين گونی

برنج به شرط اینکه 20 کیلو باشد خریدارم، بایع هم می‌گوید به همین شرط به تو فروختم، نه بایع وزن کند نه مشتری، ظاهر روایت این است که این معامله صحیح است، ولی مشکل این روایت ضعف سندی است یعنی ما در این روایات، هم مسئله‌ی اخبار البایع داریم و هم مسئله‌ای که عقد مبنی بر آن باشد داریم.

روایت دوم از باب پنجم

این روایت نیز همین مشکل روایت قبلی را دارد، (اگر فرمایش مرحوم نائینی را بپذیریم که اصلاً نباید در روایات و اسناد کافی مناقشه کرد، طبق این روایات می‌شود فتوا داد، اما اگر صناعت رجالی را در پیش بگیریم، یک مقداری مشکل می‌شود).

در حاشیه رسائل هم نوشته که این، «عبدالملك بن عمرو» است، «قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) أَشْتَرِي الطَّعَامَ فَأَكْتَالُهُ وَ مَعِيَ مَنْ قَدْ شَهِدَ الْكَيْلَ؟» می‌گوید طعامی را می‌خرم و خودم کیلش می‌کنم و وقتی من کیل می‌کنم، کسی هم ملاحظه می‌کند، «وَ إِنَّمَا أَكِيلُهُ لِنَفْسِي؟» برای خودم کیل می‌کنم، «فَيَقُولُ بَعْنِيه فَأَبِيعُهُ إِيَّاهُ عَلَى ذَلِكَ الْكَيْلِ الَّذِي اكْتَالْتُهُ؟» آن کسی که دارد مشاهده می‌کند، به من می‌گوید که این را به من بفروش، من نیز بر همان که خودم کیل کردم می‌فروشم. «قال لا بأس»^[2]؛ امام (علیه السلام) می‌فرماید اشکالی ندارد. روشن است که در آنجا کسی بوده و می‌بیند که این کیل می‌کند و می‌گوید این را به من بفروش.

روایت سوم؛ مرسله ابن بکیر

روایت سوم مرسله‌ی ابن بکیر است؛ «وَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنِ الرَّجُلِ يَشْتَرِي الْجَصْرَ (یعنی گچ) فَيَكِيلُ بَعْضَهُ يَأْخُذُ الْبَقِيَّةَ بِغَيْرِ كَيْلٍ؟» این بایع بعضی از این گچ را کیل می‌کند یا خود آن مشتری و بقیه‌اش را به غیر کیل می‌گیرد. مثلاً یک مقدار گچ هست، یکی دو گونی را وزن می‌کند و بقیه را کیل نمی‌کند، «فَقَالَ إِمَّا أَنْ يَأْخُذَ كُلَّهُ بِتَصْدِيقِهِ؟» یا همه‌اش را بتصدیق البایع می‌گیرد یعنی مشتری بایع را تصدیق کند، بایع اگر گفت این ده کیلو است تصدیق کند، «وَ إِمَّا أَنْ يَكِيلَهُ كُلَّهُ»^[3]؛ یا همه‌اش را باید کیل کند. در خود مورد سؤال این است که بایع یک مقدار را کیل می‌کند و بقیه را من غیر کیل می‌خواهد به مشتری بفروشد، امام (علیه السلام) می‌فرماید نه، یا همه‌اش را کیل کند و مشتری هم تصدیق کند یا خود مشتری کیل کند و با کیل بگیرد (که بعداً با این مرسله ابن بکیر کار داریم، سخن در این روایت زیاد است).

روایت چهارم، روایت محمد بن حمران است که مفصل بحث کردیم.

روایت پنجم، موثقه یعقوب بن شعیب است که گفتیم اصلاً موردش مربوط به دین است و ربطی به بیع ندارد.

روایت ششم، روایت ابی العطار است که ضعیف است و بحث کردیم و گفتیم تنها روایتی است که در آن قید «إذا ائتمنک» آمده، روایت می‌گوید اگر بایع گفت مقدار این ده کیلو است و مشتری اطمینان به آن دارد، اشکالی ندارد.

روایت هفتم، که موثقه سماعه است و قبلاً خواندیم.

روایت هشتم، صحیحه «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ» است که می‌گوید: «أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنِ الرَّجُلِ يَشْتَرِي الطَّعَامَ أَشْتَرِيهِ مِنْهُ بِكَيْلِهِ وَ أَصَدَّقَهُ فَقَالَ لَا بَأْسَ وَ لَكِنْ لَا تَبِعُهُ حَتَّى تَكِيلَهُ.»^[4]؛ یک کسی طعامی را می‌خرد، آیا به همان کیل خودش من بخرم و او را تصدیق کنم؟ امام (علیه السلام) فرمود مانعی ندارد، اما اگر خواستی بفروشی

روایت نهم، صحیح‌ه‌ی خالد بن حجاج کرخی است، «قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) أَشْتَرِي الطَّعَامَ مِنَ الرَّجُلِ ثُمَّ أَبِيعُهُ مِنْ رَجُلٍ آخَرَ قَبْلَ أَنْ أَكْتَالَهُ؟» طعام را از کسی می‌خرم و به دیگری می‌فروشم قبل از اینکه خودم کیل کنم، «فَأَقُولُ ابْعَثْ وَكِيلَكَ حَتَّى يَشْهَدَ كَيْلَهُ إِذَا قَبَضْتُهُ؟» به شخص دیگر می‌گویم برو وکیل‌ت را بفروست تا کیل را مشاهده کند وقتی می‌خواهی این طعام را قبض کنی، «قَالَ لَا بَأْسَ»^[5]

من فقط خواستم عرض کنم کسانی که می‌خواهند در مسائل فقهی خوب به صورت دقیق رشد کنند، همه روایات یک باب را یکجا بررسی کنند. ما سند و دلالت اکثر روایات را بحث کردیم، بعضی از نکات دیگر هم وجود دارد که اضافه خواهیم کرد، خود همین یک کار خوبی است، مثلاً صاحب وسائل روایتی را در این باب آورده که نباید می‌آورده و ارتباطی به بحث نداشته است. باید در یک باب دیگری می‌آورده و اینها نکاتی است که در اثر انس با روایات و دقت در نکات روایات، به خوبی به آن می‌رسیم.

ما به مناسبت اینکه مکمل متوقف بر کیل است، هنگام خواندن روایات، به خوبی به این مسئله رسیدیم که اگر بایع إخبار کرد، این اعتماد بر إخبار بایع درست است مخصوصاً در صحیح‌ه‌ی محمد بن حمران، بحث مفصلی در این رابطه داشتیم.

دیدگاه مرحوم امام در مسأله

مرحوم امام در کتاب تحریر الوسيله، در همین شرط دوم از شرایط عَوْضِينَ (که باید معلوم باشد)، در مسئله‌ی یک، مسئله را بیان کردند و می‌فرمایند: «يجوز الاعتماد على إخبار البائع بمقدار المبيع، فيستريح مبنياً على ما أخبر به»^[6]؛ بایع گفته این ده کیلو است و اگر مشتری عقد را مبنیاً بر آن منعقد کند مانعی ندارد، بعد هم دارد «و لو تبين النقص فله الخيار»، یعنی خود ایشان نیز در اینجا این مسئله را فرموده است.

در کتاب البیع ایشان، چند مطلب وجود دارد:

مطلب نخست: اساس مستند این مسئله را موثق‌ه‌ی سماعه قرار دادند. شاید روایت محمد بن حمران به خاطر بعضی از اشکالاتی که بعضی دارند قرار ندادند. موثق‌ه سماعه (که روایت هفتم این باب است) می‌گوید: «عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ شِرَاءِ الطَّعَامِ وَ مَا يُكَالُ وَ يُوزَنُ هَلْ يَصْلَحُ شِرَاؤُهُ بِغَيْرِ كَيْلٍ وَ لَا وَزْنٍ؟» آیا طعامی که مکیل و موزون است، بدون کیل و وزن می‌شود خرید؟ «فَقَالَ أَمَّا أَنْ تَأْتِيَ رَجُلًا فِي طَعَامٍ قَدْ كِيلَ وَ وَزَنَ تَشْتَرِي مِنْهُ مُرَابَحَةً؟» اگر برود سراغ مردی و طعامی که کیل و وزن شده را از او مرابحه بخری (یعنی اینکه تو چند این را خریدی، می‌گویی صد تومان و می‌گویم من اینقدر اضافه به تو می‌دهم).

«فَلَا بَأْسَ إِنْ اشْتَرَيْتَهُ مِنْهُ وَ لَمْ تَكِلْهُ وَ لَمْ تَزِنْهُ إِذَا كَانَ الْمُشْتَرِي الْأَوَّلُ قَدْ أَخَذَهُ بِكَيْلٍ أَوْ وَزْنٍ؟» اگر آن مشتری اول به کیل و وزن گرفته باشد و تو گرفتی مانعی ندارد، «و قُلْتُ لَهُ عِنْدَ الْبَيْعِ إِنِّي أُرْبِحُكَ كَذَا وَ كَذَا وَ قَدْ رَضِيتُ بِكَيْلِكَ وَ وَزْنِكَ فَلَا بَأْسَ»^[7]؛ وقتی هم که می‌خواهی معامله‌ی مرابحه‌ای کنی، بگوئی من کیل و وزنات را قبول دارم و اینقدر به تو سود می‌دهم و این معامله هم انجام شود، امام (علیه السلام) می‌فرماید اشکالی ندارد.

مرحوم امام مستند را، این موثق‌ه قرار داده و می‌فرماید از موثق‌ه‌ی سماعه استفاده می‌شود که «الرضا بالكيل تمام الموضوع للصحة»، زیرا در روایت آمده: «و قُلْتُ لَهُ عِنْدَ الْبَيْعِ إِنِّي أُرْبِحُكَ كَذَا وَ كَذَا وَ قَدْ رَضِيتُ بِكَيْلِكَ وَ وَزْنِكَ». ما که روایت محمد بن حمران را ملاک قرار دادیم، درست است آنجا در سؤال دارد «صَدَّقْنَاهُ وَ أَخَذْنَاهُ بِكَيْلِهِ»، امام (علیه السلام) فرمود: «لا بأس»، ولی بعداً وقتی کلام محقق اصفهانی را مطرح کردیم، گفتیم اصلاً بحث رضایت مطرح نیست، این روایاتی که إخبار البائع بالكيل

را مطرح کرده، به نظر ما ادله‌ی غرر را توسعه می‌دهد یعنی اینجا می‌گوید از جهت شرعی شارع می‌گوید در جایی که بایع به کیل خبر می‌دهد، اینجا را غرر و جزاف هم نمی‌دانم، این رضایت خیلی دخالتی ندارد که بگوئیم «إخبار البایع بالکیل، إذا كان المشتري راضياً»، اینجا دلالت بر صحّت دارد، ولی اگر مشتری راضی نبود، بگوئیم «لم یصلح».

بنابراین، این اولین نکته است که ما باید روایت اصلی و مستند اصلی را روایت محمد بن حمران قرار بدهیم نه روایت موثقه‌ی سماعه.

نکته‌ی دوم: (که نکته خیلی خوبی است) مرحوم امام می‌فرماید اگر کسی بگوید این إخبار بایع در جایی است که مشتری وثوق به بایع پیدا می‌کند، می‌فرماید اگر چه غالب مواردش همینطور است، مخصوصاً شما از یک مغازه‌داری که در محله‌تان هست و با شما آشناست، صبح می‌گوئید این چقدر شکر است می‌گوید سه کیلو است، به إخبار او اطمینان پیدا می‌کنید، اما این غلبه‌ی مورد، موجب برای انصراف نمی‌شود.

لذا در اینجا (ولو در یک بحث دیگری آمدند مسئله‌ی وثوق را مطرح کردند)، این وثوق را هم مطرح نمی‌کنند و می‌فرماید این جهت در اینجا مطرح نیست.

لذا نظر شریف مرحوم امام در کتاب البیع این است که متبع، اطلاق روایت سماعه است. حتی آن نکته‌ای که من عرض کردم، امام هم تصریح فرمودند و اینکه همه‌ی فقهای که گفتند إخبار بایع متبع است، فرقی بین اینکه مفید اطمینان باشد یا نباشد نمی‌گذارند، بایع مسلمان باشد یا کافر نمی‌گذارند، عادل یا غیر عادل باشند فرق نمی‌گذارد، می‌فرماید هیچ فرقی بین اینها وجود ندارد به دلیل اطلاق روایت موثقه سماعه. ایشان می‌فرماید اگر بخواهیم از این اطلاق رفع ید کنیم، نیاز به دلیل داریم و هیچ دلیلی در اینجا نیست.

سراغ روایت ابی العطار می‌رویم؛ چون آنچه که بعضی‌ها مثل مرحوم خوئی یا برخی دیگر گفتند در صورتی که مفید اطمینان باشد، به این روایت ابی العطار تمسک کردند، مرحوم امام می‌فرماید این روایت ضعیف السند است و چون سندش سند ضعیفی است، قابلیت برای تقیید ندارد.

سراغ مرسله‌ی ابن بکیر می‌روند، در مرسله‌ی ابن بکیر دارد «إما أن يأخذ كله بتصديقه»، اگر گفتیم این «بتصديقه»، معنایش این است در صورتی که تو علم به قول او پیدا کنی و او را تصدیق کنی چون همینطوری که شخص نمی‌تواند قول کسی را تصدیق کند، اگر علم به قول او پیدا کرد و او را تصدیق کرد. ایشان می‌فرماید این مرسله‌ی ابن بکیر با قطع نظر از ارسالش، این هم نمی‌تواند مقید آن موثقه‌ی سماعه باشد؛ زیرا چهار احتمال در دلالت روایت ابن بکیر وجود دارد:

1) اینکه بگوئیم امام (علیه السلام) بین آنجایی که مشتری بایع را تصدیق کند و آنجایی که تصدیق نکند، فرق گذاشته است؛ چون دارد «ما يأخذ كله بتصديقه»، یعنی مجرد إخبار به درد نمی‌خورد، باید تصدیق هم باشد. این یک احتمال که تصدیق را معنا کنیم «بتصديق المشتري البایع».

2) احتمال دوم این است که فاعل تصدیق، خود بایع باشد و ضمیرش به کیل بخورد یعنی اگر بایع کیل را تصدیق کرد و گفت من تصدیق می‌کنم این ده کیلو است، این هم یک احتمال است که بایع تصدیق کند.

3) در احتمال سوم می‌فرماید: «التفصيل بين حصول الوثوق و غيره».

4) احتمال چهارم «بین الائتمان و غیره»، ائتمان، همان علم عرفی است و وثوق، همان مرحله‌ی ظن را بگوئیم، بگوئیم بین جایی که ظن به او داریم و عدم ظن، فرق می‌گذاریم این یک احتمال، بین ائتمان و عدم ائتمان هم فرق می‌گذاریم، می‌فرمایند با وجود این احتمالات اربعه، صلاحیت برای تقیید موثقه را نداریم.^[8]

بنابراین، تا اینجا مرحوم امام می‌فرماید مستند موثقه سماعه است، یک. موثقه سماعه اطلاق دارد، دو. در روایات دیگر هر چه گشتیم (از ابی العطار و مرسله‌ی ابن بکیر و روایات دیگر) مقیدی پیدا نکردیم. پس متبع اطلاق روایت سماعه است. بعد می‌فرماید یک مناقشه اینجا وجود دارد که آن را ذکر می‌کنند و این مناقشه را هم جواب می‌دهند.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] □ «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) أَشْتَرِي مِائَةَ رَاوِيَةٍ مِنْ زَيْتٍ - فَأَعْتَرِضُ رَاوِيَةً أَوْ اثْنَتَيْنِ فَأَتَرُكُهُمَا - ثُمَّ أَخْذُ سَائِرَهُ عَلَى قَدَرِ ذَلِكَ قَالَ لَا بَأْسَ.» الكافي 5- 194 - 7؛ عنه وسائل الشيعة، ج 17، ص: 343، ح 22710-1.

[2] □ «وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) أَشْتَرِي الطَّعَامَ فَأُكْتَالُهُ وَ مَعِيَ مَنْ قَدْ شَهِدَ الْكَيْلَ وَإِنَّمَا أَكِيلُهُ لِنَفْسِي فَيَقُولُ بَعْنِيهِ فَأَبِيعُهُ إِيَّاهُ عَلَى ذَلِكَ الْكَيْلِ الَّذِي أَكْتَلْتُهُ قَالَ لَا بَأْسَ.» الكافي 5- 179 - 7؛ عنه وسائل الشيعة، ج 17، ص: 344، ح 22711-2.

[3] □ «وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ فَضَالٍ عَنْ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنِ الرَّجُلِ يَشْتَرِي الْجِصَّ فَيَكِيلُ بَعْضَهُ يَأْخُذُ الْبَقِيَّةَ بغيرِ كَيْلٍ فَقَالَ إِمَّا أَنْ يَأْخُذَ كُلَّهُ بِتَصْدِيقِهِ وَإِمَّا أَنْ يَكِيلَهُ كُلَّهُ.» الكافي 5- 195 - 13؛ وسائل الشيعة، ج 17، ص: 344، ح 22712.

[4] □ «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنِ الرَّجُلِ يَشْتَرِي الطَّعَامَ - أَشْتَرِيهِ مِنْهُ بِكَيْلِهِ وَ أَصْدَقُهُ - فَقَالَ لَا بَأْسَ وَ لَكِنْ لَا تَبِعُهُ حَتَّى تَكِيلَهُ.» الفقيه 3- 210 - 3782؛ عنه وسائل الشيعة، ج 17، ص: 346، ح 22717-8.

[5] □ «وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ خَالِدِ بْنِ حَجَّاجٍ الْكَرْخِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) أَشْتَرِي الطَّعَامَ مِنَ الرَّجُلِ ثُمَّ أَبِيعُهُ مِنْ رَجُلٍ آخَرَ قَبْلَ أَنْ أَكْتَالَهُ فَأَقُولُ ابْعَثْ وَكِيلَكَ حَتَّى يَشْهَدَ كَيْلَهُ إِذَا قَبَضْتُهُ قَالَ لَا بَأْسَ.» الفقيه 3- 209 - 3780؛ عنه وسائل الشيعة، ج 17، ص: 346؛ ح 22718-9.

[6] □ «مسألة 1 يجوز الاعتماد على إخبار البائع بمقدار المبيع، فيشتريه مبنياً على ما أخبر به، و لو تبين النقص فله الخيار، فان فسخ يرد تمام الثمن، و إن أمضاه ينقص من الثمن بحسابه.» تحرير الوسيلة، ج 1، ص: 515.

[7] □ «وَبِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ زُرْعَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ شِرَاءِ الطَّعَامِ وَ مَا يُكَالُ وَ يُوزَنُ هَلْ يَصْلُحُ شِرَاؤُهُ بغيرِ كَيْلٍ وَ لَا وَزَنٍ فَقَالَ أَمَّا أَنْ تَأْتِيَ رَجُلًا فِي طَعَامٍ قَدْ كِيلَ وَ وَزَنَ تَشْتَرِي مِنْهُ مَرَابَحَةً فَلَا بَأْسَ إِنْ اشْتَرَيْتَهُ مِنْهُ وَ لَمْ تَكُلْهُ وَ لَمْ تَزِنْهُ إِذَا كَانَ الْمُشْتَرِي الْأَوَّلُ قَدْ أَخَذَهُ بِكَيْلٍ أَوْ وَزَنٍ وَ قُلْتُ لَهُ عِنْدَ الْبَيْعِ إِنِّي أُرْبِحُكَ كَذَا وَ كَذَا وَ قَدْ رَضِيتُ بِكَيْلِكَ وَ وَزَنِكَ فَلَا بَأْسَ.» التهذيب 7- 37 - 158؛ عنه وسائل الشيعة، ج 17، ص: 346، ح 22716-7.

[8] □ «مسألة في جواز الاعتماد على إخبار البائع بمقدار المبيع لو أخبر البائع بمقدار المبيع، جاز الاعتماد عليه على المشهور، كما ادعاها الشيخ الأعظم (قدس سرّه). و عن «التذكرة»: لو أخبره البائع بكيله، ثم باعه بذلك الكيل، صحّ عندنا. و عن «الرياض»:

لا خلاف في جواز الاعتماد في الكيل والوزن على إخبار البائع. والظاهر من الجميع، عدم الفرق بين كون المخبر مؤتمناً وعدمه، ولا بين حصول الظن أو الوثوق بقوله وعدمه، ولا بين تصديق المشتري إياه وعدمه، ولا بين عدالته وعدمها. وتدل عليه موثقة سماعة قال: سألت عن شراء الطعام وما يكال ويوزن، هل يصلح شراؤه بغير كيل ولا وزن؟ فقال أما أن تأتي رجلاً في طعام قد كيل ووزن، تشتري منه مراً، فلا بأس إن اشتريته منه ولم تكله ولم تزنه، إذا كان المشتري الأول قد أخذه بكيل أو وزن، وقلت له عند البيع: إني أربحك كذا وكذا، وقد رضيت بكيلك ووزنك فلا بأس. والظاهر منها أن الرضا بكيله ووزنه، تمام الموضوع للصحة، وكون الغالب في موارد الرضا بهما ما إذا كان المشتري واثقاً به على فرض التسليم لا يوجب الانصراف، بعد كون الرضا بهما كثيراً ما لجهاً آخر، ولو كان للوثوق به دخالة في الصحة، لم يجز السكوت عنه. بل الظاهر من قوله: «هل يصلح شراؤه بغير كيل» الرضا بالبيع مجازفة بلا كيل ولا وزن؛ لمجرد الحذر والتخمين لبعض الأغراض، كمسقة الكيل والوزن، أو الاشتغال بأمر أهم، ففي مثله لا يكون الرضا بهما لأجل الوثوق به. ورواية عبد الملك بن عمرو قال: قلت لأبي عبد الله (عليه السلام): أشتري مائة راوية من زيت، فأعترض راوية أو اثنتين فأترنهما، ثم أخذ سائرته على قدر ذلك. قال لا بأس به. وقريب منها رواية عبد الرحمن بن أبي عبد الله بناءً على أن المراد أخذ سائرته بإخبار البائع؛ بدعوى كون المتعارف ذلك، وأما على احتمال كون البائع أيضاً جاهلاً، وجعل المشتري والبائع وزن راوية أو راويتين طريقاً إلى غيرها، فتخرج عن محط البحث. فالمتبع هو إطلاق الموثقة، ولا ترفع اليد عنه إلا بحجة، وهي مفقودة، والروايات الواردة في المقام لا تصلح لتقييدها: أما صحيحة عبد الرحمن بن أبي عبد الله: أنه سأله أبا عبد الله (عليه السلام) عن الرجل يشتري الطعام، أشتريه منه بكيله وأصدقته؟ فقال لا بأس، ولكن لا تبعه حتى تكيله. وقريب منها موثقة محمد بن حمران فلقوق القيد فيها في كلام الراوي، فيصح الجواب ولو على فرض اعتبار إخباره بنحو الإطلاق. نعم، في رواية أبي العطار، عن أبي عبد الله (عليه السلام) قلت: فأخرج الكرّ والكرب، فيقول الرجل: «أعطني بكيلك». قال إذا ائتمنتك فلا بأس. والظاهر منها عدم اعتبار إخباره إلا مع الائتمان، سواء كان المراد الإخبار بمقدار أعداد المكايل، أو كان إخباره بأن مكاياله كسائر المكايل المتعارفة، ولم يكن ناقصاً منها، فإنه على الفرض الثاني أيضاً يفهم منه أن الاتكال على إخباره مطلقاً، لا يجوز إلا مع الائتمان، فتأمل. لكن الرواية ضعيفة لا تصلح للتقييد. وأما رسالة ابن بكير، عن رجل من أصحابنا قال: سألت أبا عبد الله (عليه السلام) عن الرجل يشتري الجص، فيكيل بعضه، ويأخذ البقية بغير كيل. فقال إما أن يأخذ كله بتصديقه، وإما أن يكيله كله. فلأن فيها مع إرسالها، وظهورها في الكيل في مقام الاستيفاء، ولا أقل من احتمال ذلك احتمالاً قريباً احتمالات: كاحتمال التفصيل بين تصديق البائع كيله وعدمه، كما لا يبعد أن يكون أقرب، وعليه فهي تدل بإطلاقها على المقصود، وتكون مؤيدة للموثقة. أو التفصيل بين تصديق المشتري البائع وغيره. أو التفصيل بين حصول الوثوق وغيره. أو بين الائتمان وغيره، ومعها لا تصلح لتقييد الموثقة. وأما صحيحة الحلبي: فلما مرّ من الكلام فيها، قلنا: إن الظاهر منها - بقرائن عديدة أن الإخبار كان عن حدس، وفي مثله لا يتكل على قول البائع. ومع الغرض عنه، فلا شبهة في أن ذلك أحد المحتملات، ومقتضى عدم الاستفصال عدم صحة البيع مطلقاً، سواء أخبر البائع بكيله حساً، أو أخبر حدساً، وطريق الجمع بينها وبين الموثقة هو الصحة مع الإخبار بكيله عن حسّ دون حدس. مع أن الموثقة صريحة في جواز الاتكال، وهي ظاهرة في عدم الصحة، وطريق الجمع الحمل على الكراهة. وهنا مناقشة في الموثقة، وهي أن الظاهر منها، لزوم إحراز أصل الوزن والكيل بطريق عقلائي أو شرعي، لا بنفس إخبار البائع، وبعد إحرازه، يكون إخباره بمقدار الأكيل كافياً في صحته، ولو قلنا: بإطلاقها في قبول قوله في عدد المكايل، لم تدل على قبول قوله في تحقق الكيل، فلا بدّ من إحرازه بالعلم أو البيّنة، وكفاية إخباره ولو حصل منه الوثوق محل إشكال؛ فإن الموضوعات لا تثبت إلا بالبيّنة. إلا أن يقال: إن كفاية قوله في تحقق أصل الكيل إذا كان ثقة، أو حصل الوثوق به، وعدم الحاجة في ذلك إلى البيّنة، تظهر من بعض الروايات الأخرى، مثل موثقة حمران، ورسالة ابن بكير، على كلا الاحتمالين فيها، وإن التفصيل بين أصل الكيل ومقداره مع كونه مخالفاً لمعقد محكي الاتفاق وعدم الخلاف المتقدمين بعيد في الغاية، بل لا ينقدح في الأذهان من الموثقة. بل الظاهر أن ذلك في مقابل الجفاف وعدم الكيل والوزن، كما في سؤاله، فيكون المراد من الجواب ظاهراً جواز الرضا بكيله، وجواز الاتكال على قوله، فتدبر وتأمّل. «كتاب البيع (للإمام الخميني)، ج 3، ص: 385-389.